Journal of Interdisciplinary Studies of Persian Language and Literature

Vol. 1, No. 3, autumn 2025

Online ISSN: 3060-7515
https://jispll.urmia.ac.ir/

narratological critique of three stories from Bayhaqi's history with Emphasis on Gerardant's narrative theory

Azam Sabetghadam[1]

1- payame nour

ARTICLE INFO

Article type:
Research Article

Received:
2024/10/03
Accepted:
2025/05/24
pp:
63- 78

Keywords:
Criticism;
Narrative;
Narrative Studies;
History of Bayhaqi ;
Gerargent.

ABSTRACT

Narratology is a systematic approach to narrative structure that seeks to gain a deeper understanding of the text and clarify its meaning by examining the form of a literary work. Narratology is a set of general rules for narrative and storytelling. Theorists such as Vladimir Propp, Gerard Genette, and Tzvetan Todorov are among the pioneers of this approach, of which Gerard Genette made an effective contribution in this field and received considerable attention. Gent adopted the concept of segmentation, or the placement of content, and the construction and elaboration of a new text from the structuralists, adding more terms and techniques based on his own words. The main points of Gent's narratology are derived from his famous article, "The Discourse of Narrative." In this work, Gent classifies discourse into three main categories: time, mode, and tone. Time encompasses order, repetition, and frequency, while tone refers to the narrator's identity and location, and the text is analyzed based on these factors. This research has examined the narrative and temporal pattern in Bayhaqi's history in a descriptive-analytical manner, considering Gerard Genette's theory. Bayhaqi's history is one of the valuable Old Persian prose texts, rich in a series of real events, and Genette's theory on narratology can be clearly analyzed in its anecdotes. The findings of this research demonstrate that Bayhaqi's narrative style offers numerous linguistic and narrative possibilities, resulting in historical reports and events that possess a narrative and fictional flavor.

Citation: Sabetghadam, A. (2025). Criticism and narratological analysis of three stories from Beyhaqi history with emphasis on Gerargent's narrative theory. Interdisciplinary Studies of Persian Language and Literature, 1(3), 63-78.

© The Author(s).

Publisher: Urmia Univertsity.

DOI: https://doi.org/10.30466/jispll.2025.55614.1009

DOR: https://dorl.net/dor/20.1001.1.30607515.1403.1.3.5.4

[1] **Corresponding author: Azam Sabetghadam**, **Email**: Sabetghadamazam29@gmail.com **Tell:** +9802136225812

نشریه مطالعات میان رشته‌ای زبان و ادبیات فارسی

دوره ۱، شماره ۳، پاییز ۱۴۰۴

شاپا الکترونیکی: ۷۵۱۵-۳۰۶۰

https://jispll.urmia.ac.ir/

نقد و بررسی روایت شناسانه سه داستان از تاریخ بیهقی با تاکید بر نظریه روایی ژرارژنت

۱- اعظم ثابت‌قدم[۱]

۱- دانشگاه پیام نور

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
مقاله پژوهشی

دریافت:
۱۴۰۳/۰۷/۱۲

پذیرش:
۱۴۰۴/۰۱/۲۷

صص:
۶۳-۷۸

واژگان کلیدی:
نقد،
روایت،
روایت شناسی،
تاریخ بیهقی،
ژرارژنت

چکیده

روایت‌شناسی نگاهی نظام‌مند از ساختار روایت است که با بررسی فرم یک اثر ادبی تلاش دارد تا به معنایی بیشتر از متن دست پیدا کند و آن را روشن‌تر نماید. روایت‌شناسی مجموعه‌ای از قواعد کلی برای روایت و داستان‌گویی است. نظریه پردازانی چون ولادیمرپراپ، ژراژنت، گرماس، تزوتان تودروف از پیشگامان این رویکرد هستند که از این میان ژراژنت گامی مؤثر در این زمینه برداشت ومورد توجه بسیاری قرار گرفت. ژنت مفهوم قطعه‌بندی یا قرارگیری مطالب و ساخته و پرداخته شدن یک متن جدید را از ساختارگرایان اقتباس نمود و اصطلاحات و تکنیک‌های بیشتری که مبتنی بر کلام خود اوست بر آن افزود. رؤوس مطالب روایت‌شناسی ژنت از مقالهٔ معروف او به نام گفتمان روایت به دست آمده است. در این اثر ژنت گفتمان را به سه مقولهٔ اصلی زمان، وجه، لحن طبقه‌بندی می‌کند که زمان شامل نظم و تکرار و بسامد می‌گردد و لحن به روایت چه کسی واز کجا روایت می‌کند باز می‌گردد و متن بر اساس آن مورد تحلیل قرار می‌گیرد . این پژوهش به شیوهٔ توصیفی-تحلیلی به بررسی الگوی روایی و زمانی با توجه به نظریه ژرار ژنت در تاریخ بیهقی پرداخته شده است. تاریخ بیهقی از متون نثر ارزشمند کهن فارسی و غنی از سلسه حوادث واقعی است که نظریهٔ ژنت بر روایت‌شناسی را به روشنی می‌توان در حکایت‌های آن تحلیل نمود. یافته‌های این پژوهش مبین آنست که شیوهٔ روایت‌گری بیهقی از امکانات و توانایی‌های زبانی و روایی بی‌شماری برخوردار است به گونه‌ای که گزارشات و حوادث تاریخی رنگ و بویی روایی و داستانی دارند.

استناد: ثابت قدم, اعظم. (۱۴۰۴). نقد و بررسی روایت شناسانه سه داستان از تاریخ بیهقی با تاکید بر نظریه روایی ژرارژنت. مطالعات میان رشته‌ای زبان و ادبیات فارسی، ۱(۳)، ۶۳-۷۸.

© نویسندگان

ناشر: دانشگاه ارومیه.

DOI: https://doi.org/10.30466/jispll.2025.55614.1009

DOR: https://dorl.net/dor/20.1001.1.30607515.1403.1.3.5.4

[۱] نویسنده مسئول: اعظم ثابت‌قدم ، پست الکترونیکی:Sabetghadamazam29@gmail.com : ، تلفن: ۰۲۱۳۶۲۲۵۸۱۲

۱– مقدمه

روایت‌شناسی از علوم نسبتاً جدید در حیطهٔ نقد ادبی محسوب می‌گردد. نظریه‌پردازان مختلفی راجع به عناصر مختلف روایت‌گری نظرات خود را ابراز نموده‌اند و هر کدام از این نظرات، در دنیای نقد ادبی مؤثر بوده‌اند. در پژوهش حاضر سعی بر این است روایتگری با جنبه‌های مختلف آن شامل سطوح روایت انواع راوی در متن، چگونگی ارتباط راوی با متن، ارتباط راوی با روایت‌شنو و موارد وابسته به آن با توجه به نظریهٔ ژرار ژنت بررسی شود. جایگاه این موضوع و تحلیل ساختار روایت‌شناسی تاریخ بیهقی در میان پژوهش‌ها و مقالات مربوط به آن یکی از اهم موضوعات تحلیلی تاریخ بیهقی است و با توجه به دستاورد تحلیل ساختار متن می‌توان با خواندن هر متن به ساخت متن و اهداف ضمنی و ذهنی نویسنده دست پیدا نمود. تا آنجایی که بررسی شده است تاکنون پیرامون روایت‌شناسی ژنت بر داستان‌های تاریخ بیهقی تحقیقات کمی انجام گرفته، بنابراین هدف این مقاله آن است قدمی با هدف تکمیل تحقیقات گذشته برداشته شود.

۱ - ۱- بیان مسئله و سؤالات تحقیق

روایت‌شناسی علمی جدید است که ساختارهای مختلف روایت مانند راوی، کارکرد روابت، شخصیت،طرح و... را کندوکاو می‌کند. منبع این علم به آرای افلاطون وارسطو برمی‌گردد. اولین نظریه‌ها در مورد روایت در قرن نوزدهم و از مکتب فرمالیسم روسی سرچشمه گرفته‌اند. از جمله نظریه پردازان روایت می‌توان ژرار ژنت، بارت و پراپ را معرفی نمود. روایت‌شناسان معتقدند رخدادهای داستان بر پایهٔ منطق وقاعدهٔ خاصی چیده شده‌اند؛ بنابراین تلاش می‌کنند این قاعده را پیدا کنند. از جمله مفاهیمی که محققان روایت‌شناسی به آن پرداخته‌اند بایدها و نبایدهای قصه‌ها و روایت‌ها است. ساختارگرایی از جمله مکتب‌های روایت‌شناسی است ویکی از هدف های روایت‌شناسان از کندوکاو در روایت‌ها به دست آوردن درک وفهم بیشتر مخاطبان از اسلوب روایت است. ممکن است این روایت شفاهی یا کتبی باشد. کتاب‌ها ومقاله‌های متعددی در زمینهٔ ساختارگرایی وتحلیل متون به رشتهٔ تحریر آمده است. نمونهٔ آن «در آمدی برساختارگرایی اثر اسکولز وراهنمای نظریهٔ ادبی اثر سلدن روایت شناسی اثر ریمون کنان» است. ژرار ژنت، نظریه‌پرداز ادبی فرانسوی، با جنبش ساختارگرایی همراه بود. ژنت مفهوم قطعه‌بندی (کنار هم قرار گرفتن مطالب و به وجود آمدن روایت) را از ساختارگراها اقتباس کرده و اصطلاحات و تکنیک‌های خود را بر آنها می‌افزاید، گسترش می‌دهد و رؤوس مطالب روایت‌شناسی خود را دربارهٔ گفتمان یا روایت در مقالهٔ معروف «گفتمان» به دنیای ادبیات عرضه می‌کند. در این مقاله، ژرار ژنت گفتمان را به سه مقولهٔ اصلی زمان، وجه و لحن طبقه‌بندی می‌کند که هر کدام از آنها نیز شامل زیر مجموعه‌ای هستند. در باب این گونه مباحث یکی از بهترین منابع ادبی با پتانسیل قوی برای بررسی و واکاوای بر اساس نظریهٔ روایی ژرار ژنت تاریخ بیهقی است. این اثر نوشتهٔ خواجه ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی، دبیر فاضل و مشهور دربار غزنویان، و کتابی در شرح تاریخ غزنویان است. تاریخ بیهقی مسندات تاریخی را به سبک ساده و مرسل که در قرن چهارم رایج بوده است روایت می‌کند و تنها یک اثر تاریخی نیست؛ بلکه گنجینه‌ای غنی از امثال و حکم، اندرز دهی و عبرت است. بیهقی اگر چه هدفی جز تاریخ‌نویسی ندارد اما ذوق فرهیختهٔ او به گزارش‌ها و روایتش جنبهٔ ادبی می‌بخشد.

این اثر سترگ در باب تاریخ‌نگاری، داستان‌نویسی، ادبیات و شیوهٔ نگارش فارسی کتابی است در خور شایستگی و توجه؛ بر همین اساس دراین مقاله بر مبنای نظریه روایت ژرار ژنت به تحلیل ساختار چهار داستان از تاریخ بیهقی پرداخته می‌شود.

۱-۲- اهداف و ضرورت تحقیق

از اهداف اصلی تحقیق دسته‌بندی راویان و شیوه‌های و شگردهای روایتگری بیهقی است. با ارائهٔ تعریف کلی از روایت و روایتگری و تحلیل و بررسی انواع روایت و اسلوب روایت بیهقی با توجه به نظریهٔ ژرار ژنت، مخاطب به شناخت بهتری از سبک و سیاق تاریخ

بیهقی با نگاه نو امروز خواهیم رسید؛ در نتیجه هدف اصلی این تحقیق پاسخ به این پرسش است که آیا عناصر سازندهٔ روایت بر اساس نظریهٔ ژرار ژنت در تاریخ بیهقی مشاهده می‌شود؟

۱-۳- پیشینهٔ تحقیق

با توجه به جستجوهای انجام شده اثری مستقل در ارتباط با *تاریخ بیهقی* که مستقیماً به بررسی نقد روایت‌شناختی بر اساس نظریهٔ ژرار ژنت بپردازد موجود نیست وکمبود اینچنین منبعی در حوزهٔ ادبی ایران قابل رؤیت است؛ اما پایان نامه‌ها و مقاله‌هایی وجود دارد که به بررسی ساختاری تاریخ بیهقی پرداخته است که برخی از آنها عبارت‌اند از:

–سجاد گوهری وثوق (۱۴۰۱) به راهنمایی دکتر یحیی عطایی به بررسی عناصر بیان در تاریخ بیهقی، و به شناسایی عناصری چون ایجاز، اطناب، و عوامل تنوع و تحرک چون تضمین، تشبیه، استشهاد، تمثیل و... می‌پردازد و کار تحقیقی خود را در مؤلفه‌های بلاغی جستجو نموده است. بشیر آزادی(۱۴۰۰) به راهنمای دکتر اکبر شاملو به بررسی انواع طنز در نثر تاریخ بیهقی می‌پردازد و بر اساس یافته‌های خود اذعان دارد که بیهقی طنزپرداز ماهری است که با بهره‌گیری از ادبیات بلاغی، طنز زبانی و حس‌آمیزی در تاریخ خود، ماهرانه رویدادها، حوادث، اشخاص و موقعیت‌ها را به تصویر کشیده است.

– فروغ صهبا در مقاله‌ای (۱۳۸۷) خود به بررسی زمان در تاریخ بیهقی براساس نظریه ژنت پرداخته که در این مقاله اشارات مختصری به متن بیهقی شده است.

– کاظم دزفولیان و همکاران در مقاله‌ای (۱۳۸۹) به ساز و کار روایت بوبکر حصیری بر اساس نظریهٔ ژنت پرداخته که و این داستان را تجزیه و تحلیل نموده‌اند.

۲– بحث و یافته‌های تحقیق

۲-۱- معرفی تاریخ بیهقی و محتوای آن:

تاریخ بیهقی یکی از مهم‌ترین آثار نثر فارسی است که با توجه به موضوع آن در دو حوزهٔ ادبیات و تاریخ مورد نقد و بررسی قرار می‌گیرد. از مشخصه‌هایی که تاریخ بیهقی را در شمار آثار ادبی قرار می‌دهد می‌توان به استفاده از واژگان و ترکیب‌های زیبا، استفاده از زبان عاطفی، اهمیت یافتن چگونگی بیان مطالب نسبت به محتوا، توصیف احوال اشخاص و مکان‌ها به طور دقیق، تصویرپردازی‌های بدیع، بهره‌گیری از جاذبه‌های داستان، راوی و نوع روایت اشاره نمود. تمام این موارد موجب می‌گردند که تاریخ بیهقی از جمله آثار ارزشمند ادبی ایران به شمار رود و در کنار این ویژگی‌ها، نثر فاخر بیهقی جایگاه ویژه‌ای در میان دیگر متون ادب فارسی به خود اختصاص داده است. موضوع تاریخ بیهقی چنانچه امروزه در دست ما قرار دارد روایتگر چگونگی به قدرت رسیدن مسعود غزنوی و حوادث دوران زمامداری وی تا اندکی پیش از مرگ وی است. ظاهراً بیهقی در پی تکمیل تاریخ خویش تا پایان دوران مسعود و نوشتن تاریخ جانشینی جانشینان مسعود بوده است اما نتوانسته آن را ادامه دهد.

۲-۲- مفاهیم اصلی نظریهٔ ژنت:

۲-۲-۱-صدای روایت:

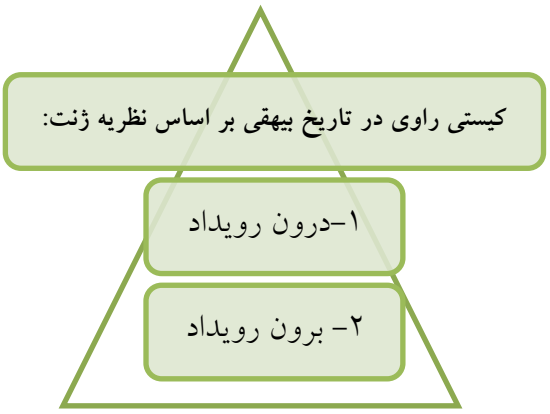
پرسش اصلی در صدای روایت، کیستی راوی و زمان و جایگاه روایتگری او است. «ژرارژنت معتقد است راوی یا از نوع درون رویداد است و خود یکی از شخصیت‌های داستان است که به بیان مشاهداتش می‌پردازد یا از نوع برون رویداد می‌باشد و بدون مشارکت در رویدادهای داستان رویدادها را می‌بیند و برای خواننده بازگو می‌نماید» (همان:۲۱۶). «یکی از تجربه‌های مهم و اغلب ناآگاهانهٔ ما هنگام خواندن و یا شنیدن روایت دیدگاهی می‌باشد که از طریق آن وقایع شخصیت‌ها و غیره به ما نمایان می‌گردد. در بسیاری

از متون روایی اگر دیدگاه تغییر نماید روایت از اهمیت خاصی برخوردار است. نویسنده با انتخاب مناسب‌ترین زاویهٔ دید می‌تواند طول داستان خود را به حداقل ضروری آن کاهش دهد و در عین حال بیشترین اطلاعات لازم را در اختیار خواننده گذارد. اهمیت زاویهٔ دید مناسب از جهت دیگری نیز حائز توجه می‌باشد؛ داستان‌نویسی که در پی بازآفرینی واقعیت است بکوشد داستان را از نقطه نظر شخصیتی بازگو نماید که تا حد ممکن پذیرفتنی‌تر کند و به بهترین نحو تأثیر واحدی که او مدنظر داشته بر ذهن خواننده داشته باشد» (پاینده،۵۲:۱۳۹۲). «لحن یعنی روایت برای بیان خود از چه نوع راوی استفاده می‌کند. مواردی چون بیان کیست، تا چه حد رسا می‌باشد و چقدر قابل اعتماد است، در مقولهٔ لحن مورد توجه قرار می‌گیرد» (احمدی، ۹۶:۱۳۸۹). «ژرار ژنت در این مقوله به مناسبات راوی با روایت از دیدگاه موقعیت‌های زمانی و مکانی می‌پردازد. برای دریافت لحن یک قطعه باید به سرنخ‌هایی که در الگوی جملات و انتخاب کلمات است توجه کرد و در ضمن باید کل متن زمینهٔ داستان را هنگام خواندن در نظر گرفت» (اسکولز،۳۱:۱۳۸۷).

۲-۲-۲-زمان روایت:

زمان روایتگری نسبت مقطع زمانی روایت شدن وقایع را با مقطع زمانی رخ دادن آنها مشخص می‌نماید. «زمان‌های روایتگری را به چهار دسته تقسیم می‌کند ۱- پسا رویداد که متداول‌ترین شیوهٔ روایت است وقایعی که در زمان گذشته رخ داده‌اند در زمان حال بازگو می‌کند.۲- همزمان با رویداد که راوی و را به هنگام رخ دادن آنها در زمان حال بیان می‌نماید. ۳- پیشارویداد که روایت رویدادها قبل از رخ دادن آنها انجام می‌شود مانند پیشگویی آینده. ۴- متناوب، ترکیبی است از روایتگری پسا رویداد با روایتگری همزمان با رویداد که در آن راوی اتفاقاتی را که در زمان گذشته اتفاق افتاده روایت می‌نماید و تفسیر و نظر فعلی‌اش را در زمان حال درباره آن رویداد بیان می‌نماید» (همان :۲۱۷).

۳- بررسی روایت شناسانهٔ قسمت‌هایی ازسه داستان (گریختن آلونتاش، پایان کار امیرمحمد، بردارکردن حسنک) از تاریخ بیهقی براساس نظریهٔ روایی ژرار ژنت:



۳-۱-کیستی راوی:

الگوی روایی در حکایت پایان کار امیر محمد:

در حکایت پایان کار امیر محمد، راوی کیستی راوی که به دو مجموعهٔ درون‌رویداد و برون‌رویداد تقسیم می‌شود مشاهده می‌گردد. در این قسمت که امیر محمد قرار است به قلعهٔ مندیش برده شود بیهقی به عنوان راوی برون داستانی صحبت می‌کند چرا که وی در داستان حضور ندارد:

«امیرمحمد- رضی الله عنه- چون به زیر آمد آواز داد که حاجب را بگوی که فرمان چنان است که او را تنها برند، حاجب گفت: نه که همه قوم با وی خواهند رفت و فرزندان به جمله آماده‌اند که زشت بود با وی ایشان را بردند و من اینجایم تا همگان را به سلامت نزدیک وی رسیده باشند»(بیهقی،۱۳۸۶:۸۶). بیهقی ماجرای ارسال نامهٔ امیر مسعود به برادرش امیر محمد و دستگیری و انتقال او از قلعهٔ کوهتیز به قلعهٔ مندیش را با صدای دو راوی متفاوت روایت می‌نماید. او داستان را با روایت خود به عنوان راوی مرکزی آغاز نموده و سپس ادامهٔ آن را از قول استاد عبدالرحمان قوال بیان می‌کند: «از استاد عبدالرحمان قوال شنودم که چون لشکر از تگیناباد سوی هرات رفتند من و مانند من که خدمتکاران امیر محمد بودیم ماهی را مانستیم از آب بیفتاده و در خشکی مانده و غارت شده و بینوا گشته و دل نمی‌داد که از پای قلعه کوهتیز زاستر شویمی و امید می‌داشتیم که مگر امیر مسعود او را بخواند سوی هرات و روشنایی پدیدار آید. و هر روزی، بر حکم عادت به خدمت رفتیمی من و یارانم، مطربان و قوالان و ندیمان پیر، و آنجا چیزی خوردیمی و نماز شام را باز گشتیمی و حاجب بگتگین زیادت احتیاط پیش گرفت، ولیکن کسی را از ما از وی باز نداشت و نیکو داشت‌ها هر روز به زیادت بود چنانکه اگر به مثل شیر مرغ خواستی، در وقت حاضر کردی» (همان:۷۹).

در متنی که نقل قول شد روایت با صدای عبدالرحمان قوال برای خواننده بازگو می‌شود. در این وضعیت روایی، مطابق با تقسیم بندی راویان از نظر ژرار ژنت، راوی مرکزی کتاب از نوع برون‌داستانی و راوی دوم از نوع درون‌داستانی درون‌رویداد است. راوی مرکزی رویدادی را که روایت خواهد شد خود به چشم خود ندیده بلکه شخصیت دیگری یعنی عبدالرحمان قوال ناظر این رویداد بوده و آن را برای بیهقی تعریف نموده است. راوی دوم درون‌داستان محسوب می‌گردد؛ زیرا ناظر حوادث بوده است و در عین حال درون‌رویداد هم هست؛ زیرا از لحاظ مکان درون داستان قرار دارد و از نظر زمان در مقطعی که وقایع داستان اتفاق افتاده‌اند حضور داشته است. اما بیهقی به عنوان راوی مرکزی چون در زمان اتفاق افتادن حوادث حضور نداشته به عنوان راوی برون‌داستانی محسوب می‌گردد و در سطح روایت یک سطح دورتر از عبدالرحمان قرار دارد. بیهقی در روایت خود، روایت عبدالرحمان را آنچنان متمایز می‌کند تا روایت خود را کاملاً غیر شخصی و بی‌طرفانه جلوه دهد او در این قبیل مواقع بیرون از حوادث ایستاده و صدای راوی دیگری را برای خانواده خواننده پژواک می‌کند و سوی دیگر عبدالرحمان در جایگاه یک ناظر که شخصیت اصلی داستان هم نیست و صرفاً شاهد رفتار اطرافیان حکومت با امیر محمد هست راوی قابل اعتمادی به نظر می‌آید زیرا آنچه او روایت می‌کند احوال یا حوادث رخ داده برای خودش نیست که بخواهد آنها را تحریف نماید؛ بنابراین روایت عبدالرحمان قابل اعتماد و مبنای قضاوت درباره شخصیت‌ها و اتفاقات می‌تواند باشد و این هنر بیهقی در موثق جلوه دادن روایاتش از تاریخ ناشی از کاربرد شگرد روایی او است.

در نحوهٔ روایت «خبر رسیدن اینکه امیر محمد باید اموال و خزانهٔ خود را به معتمد امیر مسعود بخشد» بیهقی به عنوان راوی مرکزی روایت می‌کند و او به عنوان یک راوی برون‌داستانی در اینجا محسوب می‌شود چرا که درماجرا نقشی ندارد و از امیر مسعود به عنوان راوی درون‌داستانی استفاده می‌کند؛ زیرا او یکی از شخصیت‌های اصلی داستان محسوب می‌گردد:

«پیغام‌های نیکو بود از سلطان مسعود که ما را مقرر گشت آنچه رفته است و تدبیر هر کاری اینک به واجبی فرموده می‌آید امیر برادر را دل قوی باید داشت و هیچ بدگمانی به خویشتن راه نباید داد که این زمستان به بلخ خواهیم بود و بهارگه چون به غزنین آییم تدبیر آوردن او بر مدار که ساخته آید باید که نسخت آنچه با کدخدایش به گوزگانان فرستاده است از خزانه بدین معتمد داده آید و نیز آنچه از خزانه برداشته‌اند به فرمان وی از زر و نقد و جامه و جواهر هر جایی بنهاده و با خویشتن دارد و در سرای حرم باشد به جمله به حاجب بگتگین سپرده شود تا به خزانه باز رسد و نصیحت آنچه به حاجب دهند به این معتمد سپارد تا بر آن واقف شده آید»

الگوی روایی در حکایت بردارکردن امیر حسنک وزیر:

در حکایت «بر دار کردن امیر حسنک وزیر را» هر دو شکل کیستی راوی که به دو مجموعهٔ درون‌رویداد و برون‌رویداد تقسیم می‌شود مشاهده می‌گردد و از صدای روایت که به پسا رویداد، همزمان با رویداد، پیشارویداد و متناوب تقسیم می‌شود تنها پسارویداد دیده می‌شود.

در داستان حکایت بردار کردن امیر حسنک وزیر چندین راوی وجود دارد. راوی اصلی خود بیهقی است و به عنوان یک راوی برون‌داستانی و مرکزی شناخته می‌گردد که داستان را با روایت خود آغاز می‌کند و خود نیز پایان داستان را با عبرت‌گیری از آن تمام می‌کند. او در این داستان از چندین راوی درون داستانی استفاده کرده تا داستان خود را با صحت و با حقیقت بیشتری برای خواننده رونمایی کند و خواننده از صحت جملات و اتفاق‌هایی که در داستان رخ داده است مطمئن باشد.

بیهقی داستان بردار شدن حسنک را با روایت خود به عنوان راوی مرکزی و برون داستانی آغاز می‌نماید. او این داستان خود را با توضیحاتی در رابطه با معرفی کاراکترهای اصلی داستان شروع کرده:

«این بوسهل مردی امامزاده و محتشم و فاضل و ادیب بود اما شرارت و زعارتی در طبع وی موکد شده –و لا تبدیل لخلق الله– و با آن شرارت و دلسوزی نداشت وهمیشه چشم نهاده بودی تا پادشاهی بزرگ و جبار بر چاکری خشم گرفتی و آن چاکر را لت زدی و فرو گرفتی» (همان:۲۲۲).

و به نوعی در حین معرفی شخصیت‌های داستانش اشاره به علت رفتارهای کارکترها و هم‌چنین به علت گرفتاری حسنک وزیر نیز اشاره دارد:

«بونصر مردی بود عاقبت‌نگر. در روزگار امیر محمود رضی الله عنه بی‌آنکه مختوم خود را خیانتی کرد دل این سلطان مسعود را رحمت الله علیه نگاه داشت به همه چیزها که دانست تخت ملک پس از پدر وی را خواهد بود و حال حسنک دیگر بود که بر هوای امیر محمد ونگاه‌داشت دل و فرمان محمود این خداوندزاده را بیازرد و چیزها کرد و گفت که اکفا آن را احتمال نکنند تا به پادشاه چه رسد» (همان:۲۲۲).

دومین راوی در داستان حسنک، علی رایض، چاکر بوسهل بود. رایض به عنوان یک راوی درون‌مرکزی محسوب می‌شود؛ چرا که در داستان حضور دارد و بیهقی از زبان او می‌گوید:

«هرچند می‌شنودم از علی پوشیده وقتی مرا گفت که هرچه بوسهل مثال داد از کردار زشت در باب این مرد از ده یکی کرده آمدی و بسیار محابا رفتی و به بلخ در امیر می‌دمید که ناچار حسنک را بردار باید کرد و امیر بس حلیم و کریم بود جواب نگفتی» (همان:۲۲۴).

راوی بعدی در داستان حسنک از زبان بیهقی، معتمد عبدوس است که او نیز یک راوی درون داستان است و خود قضایا را به چشم دیده است. بیهقی می‌گوید «معتمد عبدوس گفت روزی پس از مرگ حسنک از استادم شنودم که امیر بوسهل را گفت: حجتی و عذری باید کشتن این مرد را بوسهل گفت حجت بزرگتر که مرد قرمطی است و خلعت مصریان استد تا امیرالمومنین القادر بالله بیازرد و نامه از امیر محمود باز گرفت و اکنون پیوسته از این می‌گوید» (همان:۲۲۴).

راوی بعدی در داستان حسنک، بونصر مشکان، استاد خود بیهقی است و او جملات امیر مسعود را بازگو می‌کند چنانچه در متن کتاب آمده است:

«پس از این هم استادم حکایت کرد از عبدوس که با بوسهل سخت بد بود که چون بوسهل در این باب بسیار بگفت یک روز خواجه احمد حسن را چون از بار باز می‌گشت امیر گفت که خواجه تنها به طارم بنشیند که سوی او پیغامی است بر زبان عبدوس. خواجه به طارم رفت و امیر رضی الله عنه مرا بخواند گفت: خواجه احمد را بگوی که حال حسنک بر تو پوشیده نیست که به روزگار پدرم چند درد در دل ما آورده است» (همان:۲۲۴).

راوی بعدی که به عنوان یک راوی درون‌داستانی محسوب می‌شود بوالحسن حربلی است و بیهقی می‌گوید:

«و پس از آن شنیدم ازحسن حربلی که دوست من بود و از مختصان بوسهل که یک روز شراب می‌خورد و با وی بودم مجلسی نیکو آراسته و غلامان بسیار ایستاده و مطربان همه خوش آواز در آن میان فرموده بود تا سر حسنک پنهان از ما آورده بودند» (همان:۲۳۵).

الگوی روایی درداستان گریختن آلونتاش:

در داستان گریختن آلونتاش چندین راوی وجود دارد. راوی اصلی خود بیهقی است و به عنوان یک راوی برون‌داستانی و مرکزی شناخته می‌گردد: «و خوارزم شاه آلونتاش با وی بود اندیشمند تا در باب وی چه رود. حسن عقیلی حدیث او فرا افکند و سلطان بسیار نیکویی گفت و از وی خشنودی نمود و گفت وی را به خوارزم باز می‌باید رفت که نباید که خللی افتد. بوالحسن آلتونتاش را آگاه کرد و بونصر مشکان نیز با دبیر آلونتاش بگفت بدین چه شنود و او سکون گرفت». در این قسمت بیهقی روایت خود را آغاز می‌کند و برای روشن شدن مطلب، با روایت بونصر مشکان روایت را ادامه می‌دهد تا «از خواجه بونصر مشکان شنودم، گفت: هرچند حال آلونتاش بر این جمله بود و امیر از وی نیک خشنود گشت به چندان نصیحت که کرد و اکنون چون شنود که کار یک رویه گشت به زودی به هرات آمد و فراوان مال و هدیه آورد . ولیکن امیر را بر آن آورده بودند که وی را فرو باید گرفت» (همان: ۹۷). او در این داستان از چندین راوی درون داستانی استفاده کرده تا داستان خود را با صحت و با سندیّت بیشتری برای خواننده بازگو کند و خواننده از صحت جملات و دیالوگ‌ها و رویدادهایی که در داستان رخ داده است به اطمینان بیشتری دست یابد. بیهقی همانند یک داستان‌نویس برای هر کدام از بازیگران و نقش‌ها دیالوگ و بیانی خاص دارد که مطابق با جایگاه و شخصیت او طراحی نموده است:

«امیر گفت: همه همچنین است که شما می‌گویید و من از وی خشنودم و سزای آن کس که در باب وی سخن محال گفت فرمودیم و نیز پس از این کس را زهره نباشد که سخن وی گوید جز به نیکویی و فرمود که خلعت وی راست باید کرد تا برود و ابوالحسن عقیلی ندیم را بخواند و پیغام‌های نیکو داد سوی آلونتاش و گفت من می‌خواستم که او را به بلخ برده آید و پس از آنجا خلعت و دستوری دهیم تا سوی خوارزم بازگردد اما اندیشیدیم که مگر آنجا دیرتر بماند و در آن دیار باشد که خللی افتد و دیگر آنکه از پاریاب سوی اند خود رفتن نزدیک است، باید که بسازد تا از پاریاب برود» (همان: ۹۷). دراین قسمت بیهقی از زبان امیر مسعود خطاب به آلونتاش صحبت می‌کند که درین اپیزود برای خواننده جدابیت و صحت بیشتری حاصل می‌شود و یا در بخش دیگری از زبان بونصر مشکان یکی از افرادی که در تاریخ بیهقی به عنوان استادی با تجربه و سرد وگرم چشیده روزگار شناخته می‌شود و سخنان او مورد اعتماد همگان است می‌گوید:

«از خواجه بونصر مشکان شنودم گفت: هرچند حال آلونتاش بر این جمله بود و امیر از وی نیک خشنود گشت به چندان نصیحت که کرد و اکنون چون شنود که کار یک رویه گشت به زودی به هرات آمد و فراوان مال و هدیه آورد، ولیکن امیر را بر آن آورده بودند که وی را فرو باید گرفت» (همان:۹۷).

و دراین قسمت با گفتار آلونتاش روایت خود را ادامه می‌دهد و هر کدام از شخصیت‌ها را نقش و دیالوگی می‌بخشد تا روایتش قوی‌تر گردد:

«آلونتاش چون پیغام بشنود برخاست و زمین بوسه داد و گفت بنده را خوشتر آن بودی که چون پیر شده است از لشکری دست بکشیدی و به غزنی رفتی و بر سر تربت سلطان ماضی بنشستی اما چون فرمان خداوند بر این جمله است، فرمان بردارم » (همان:۹۸). و گاهی در برخی قسمت‌ها بیهقی برای پیشبرد روایتش از نامه استفاده می‌کند به این ترتیب هم تنوع بیشتری در انتقال مطلب دارد هم صحت روایتش را افزایش می‌دهد، این که بیهقی در کنار روایت خود از روایت راویان متعدد و هم چنین از نامه بهره می‌جوید و ژرار ژنت آن را به عنوان روایتگری متناوب معرفی می‌کند. در این اپیزود بیهقی برای روایت دلجویی امیر مسعود از آلونتاش به پیشنهاد بونصر مشکان نامه‌ای ترتیب می‌دهند که سلطان مسعود اهداف خود را برای آلونتاش بازگو می‌کند

تا اعتماد آلونتاش به سلطان مسعود برانگیخته گردد و رفع کدورت‌ها شود؛ در واقع بونصر مشکان با تدبیر خود نامه را از جانب امیر مسعود می‌نویسد به طوری که آلونتاش پس از خواندن نامه دلش آرام می‌گیرد و به سوی امیر مسعود باز می‌گردد:

«بسم الله الرحمن الرحیم بعد الصدور و الدعا؛ ما با دل خویش حاجب فاضل عم خوارزم شاه آلونتاش را بدان جایگاه یابیم که پدر ما امیر ماضی بود که از روزگار کودکی تا امروز او را بر ما شفقت و مهربانی بوده است که پدران را باشد بر فرزندان، اگر بدان وقت بود که پدر ما خواست که وی را ولیعهدی باشد و اندر آن رای خواست از وی و دیگر اعیان از بهر ما را جان بر میان بست تا آن کار بزرگ به نام ما راست شد و اگر پس از آن چون حاسدان و دشمنان، دل او را بر ما تباه کردند و درشت تا ما را به مولدان فرستاد و خواست که آن رای نیکو را که در باب ما دیده بود بگرداند ...» (همان:۱۰۲).

در بخش‌هایی ازروایت، بیهقی متن نامه‌هایی را از شخصیت‌های مختلف دقیقاً نقل می‌کند. نمونه‌ای از این نامه‌ها، نامه‌ای هست که عمهٔ امیر مسعود، حرهٔ ختلی پس از مرگ سلطان محمود به مسعود می‌نویسد. یکی از بهترین و موثق‌ترین روش‌های روایتگری در تاریخ بیهقی نامه‌ها هستند که به همان شکل روایت می‌گردند. هر یک از این نامه‌ها بخشی از اطلاعات مهم و دقیق را در اختیار خواننده می‌نهد طوری که تمام نامه‌ها در کنار روایت‌های راویان متعدد و متنوع و روایت مرکزی کتاب توسط بیهقی تصویر کاملی از رویدادهای تاریخی زمانه غزنوی را ترسیم می‌نمایند. شرح این رویدادها از طریق نقل این نامه‌ها کاربرد و شگرد دیگری است که ژرار ژنت آن را روایتگری متناوب معرفی می‌نماید:

«از خواجه طاهر دبیر شنودم پس از آنکه امیر مسعود از هرات به بلخ آمد و کارها یک روی گشت گفت چون این خبرها به سپاهان برسید امیر مسعود چاشتگاه این روز را مرا بخواند و خالی کرد و گفت: پدرم گذشته شد و برادر را به تخت ملک خواندند. گفتم: خداوند را بقا باد! پس ملطفه خود به من انداخت، گفت: بخوان. باز کردم. خط عمتش حرهٔ ختلی نوشته بود که خداوند ما سلطان محمود نماز دیگر روز پنجشنبه هفت روز مانده بود. از ربیع‌الآخر گذشته شد رحمت الله و روز بندگان پایان آمد و من با همهٔ حرم به جملگی برقلعت غزنین می‌باشیم و نماز خفتن آن پادشاه را به باغ پیروزی دفن کردند و ما همه در حسرت دیدار وی ماندیم که هفته‌ای بود که تا ندیده بودیم و کارها همه بر حاج علی می‌رود و پس از دفن سواران مسرع رفتند هم در شب به گوزگانان تا برادر محمد به زودی اینجا آید تا بر تخت ملک نشیند و عمه‌ت به حکم شفقت که دارد بر امیر فرزند هم در این شب به خط خویش ملطفه‌ای نبشت و فرمود تا سبک‌تر دو رکابدار را که آمده‌اند پیش از این به چند مهم نزدیک امیر نامزد کنند تا پوشیده با این ملطفه از غزنین بروند ...» (همان:۱۳). بیهقی برای پیشبرد روایتش از نامه استفاده می‌کند؛ به این ترتیب هم تنوع بیشتری در انتقال مطلب دارد هم صحت روایتش را افزایش می‌دهد. این که بیهقی در کنار روایت خود از روایت راویان متعدد و هم چنین از نامه بهره می‌جوید و ژرار ژنت به عنوان روایتگری متناوب آنرا معرفی می‌کند. در این اپیزود بیهقی برای روایت دلجویی امیر مسعود از آلونتاش به پیشنهاد بونصر مشکان نامه‌ای ترتیب می‌دهند که سلطان مسعود اهداف خود را برای آلونتاش بازگو می‌کند تا اعتماد آلونتاش به سلطان مسعود برانگیخته گردد و رفع کدورت‌ها شود؛ در واقع بونصر مشکان با تدبیر خود نامه را از جانب امیر مسعود می‌نویسد به طوری که آلونتاش پس از خواندن نامه دلش آرام می‌گیرد و به سوی امیر مسعود باز می‌گردد: «بسم الله الرحمن الرحیم بعد الصدور و الدعا؛ ما با دل خویش حاجب فاضل عم خوارزم شاه آلونتاش را بدان جایگاه یابیم که پدر ما امیر ماضی بود که از روزگار کودکی تا امروز او را بر ما شفقت و مهربانی بوده است که پدران را باشد بر فرزندان، اگر بدان وقت بود که پدر ما خواست که وی را ولیعهدی باشد...» (همان:۱۰۲). بیهقی با استفاده از شگردهای خود در تنوع بخشیدن به راویان گاهی اوقات هم خود به صحنه نمایش می‌آید و روایاتی می‌آورد که خواننده‌اش به احساسات و افکار درونی شخصیت‌ها بیشتر پی ببرد و آنها را وادار می‌سازد تا خودشان به قضاوت بنشینند، در واقع چراغی روشن به دست خوانندگانش می‌بخشد.

۳-۲-زمان روایتگری

بیشتر قسمت‌های کتاب تاریخ بیهقی به شیوهٔ پسا رویداد روایت شده‌اند؛ یعنی بیهقی با نگاهی به زمان گذشته و اتفاقاتی که همگی قبلاً رخ داده‌اند و به پایان رسیده‌اند روایاتش را بازگو می نماید، در واقع بیهقی نه در زمان زندگی مسعود غزنوی بلکه شانزده سال بعد از مرگ او وقایع را می‌نویسد و اتفاقات حکومت او را بازگو می‌نماید و به این ترتیب آمیزه‌ای از روایتگری پسا رویداد با روایتگری همزمان شکل می‌گیرد. بیهقی نامه‌ای را نقل می‌کند که محتوایش به اتفاقات گذشته مربوط است و بعد دریافت خود را از آن اتفاقات در زمان حال به روایتش می‌افزاید و از انواع صدای روایت که به پسارویداد، همزمان با رویداد، پیشارویداد و متناوب تقسیم می‌شود تنها پسارویداد مشاهده می‌گردد.

۳-۳-نظم (ترتیب زمانی)

نظم یا ترتیب زمانی عبارت است از رابطهٔ میان توالی رخدادهای داستان و ترتیب بازنمایی آنها. در متن روایی در ترتیب زمانی به دنبال این هستیم که بفهمیم آیا حوادث و اتفاقات بر اساس یک خط سیر مستقیم روایت شده‌اند؟ «در مبحث نظم ژرار ژنت رابطه میان توالی رخدادهای داستان و نظم آنها را بحث می‌نماید و ناهماهنگی میان نظم داستان و نظم متن را زمان‌پریشی معرفی می‌کند که به دو دستهٔ گذشته‌نگر و آینده‌نگر تقسیم می‌گردد؛ داستان بر می‌گردد برعکس آینده نگر روایت رخداد داستان پیش از نقل رخدادهای اولیه می‌باشد گویی روایت به آینده داستان.

زمان‌پریشی در حکایت پایان کار امیر محمد:

تفاوت میان دو زمان مطرح یعنی زمان روایت و زمان تقویمی را در این خط سیر می‌توانیم نشان بدهیم. «ژرار ژنت هرگونه ناهماهنگی و انحراف در نظم و ارائه عناصر متن را از نظم وقوع عینی اتفاقات در داستان زمان‌پریشی معرفی می‌کند و این زمان‌پریشی نقل پاره‌ای از متن در مقطعی زودتر یا دیرتر از موقعیت طبیعی و منطقی توالی رخدادهاست» (تولان، ۵۶:۱۳۸۳).

تودوروف دربارهٔ این زمان‌پریشی می‌گوید: «ترتیب زمان روایت سخن با ترتیب زمان روایت شده داستان متوازن نیست و ناگزیر در ترتیب وقایع پیشین و پسین تغییر به وجود می‌آورد. دلیل تغییر این ترتیب در تفاوت میان این دو زمان نهفته است؛ زمانمندی سخن تک ساحتی است و زمانمندی داستان چند ساعتی می‌باشد؛ در نتیجه ناممکن‌بودگی زمانمندی به زمان‌پریشی می انجامد» (تودوروف، ۵۹:۱۳۷۹).

«باز نموده‌ام پیش از اینکه حاجب بزرگ علی از تگین آباد سوی هرات رفت و در باب امیر محمد چه احتیاط کرد بر حکم فرمان عالی امیر مسعود که رسیده بود از گماشتن بکتکین حاجب و خیر و شر این بازداشت را در گردن وی کردند و اکنون چون فارغ شدم از رفتن لشکرها به هرات و فرو گرفتن حاج علی قریب و از کارهای دیگر پیش بردن و به آن رسیدیم که امیر مسعود حرکت کند از هرات سوی بلخ آن تاریخ باز ماندم و بقیهٔ احوال این بازداشت را پیش گرفتم تا آنچه رفت اندر این مدت که لشکر از تگیناباد به هرات رفت و وی را از این قلعهٔ کوهتیز به قلعهٔ مندیش بردند به تمامی باز نموده آید و تاریخ تمام گردد و چون از این فارغ شدم آنگاه به سر آن باز شوم که امیر مسعود از هرات حرکت کرد بر جانب بلخ انشاالله» (بیهقی،۱۳۸۶:۷۹).

توضیحات اولیهٔ بیهقی به وضوح نمایش می‌دهد که کتاب تاریخ بیهقی رویدادهای تاریخی را همانگونه که هستند باز نمی‌نماید؛ بلکه ماوقع را با جابه‌جایی‌های زمانی و با عوض کردن ترتیب رویدادها به روایت یا داستانی گزارش می‌دهد.

زمان‌پریشی در حکایت بر دار کردن امیر حسنک وزیر:

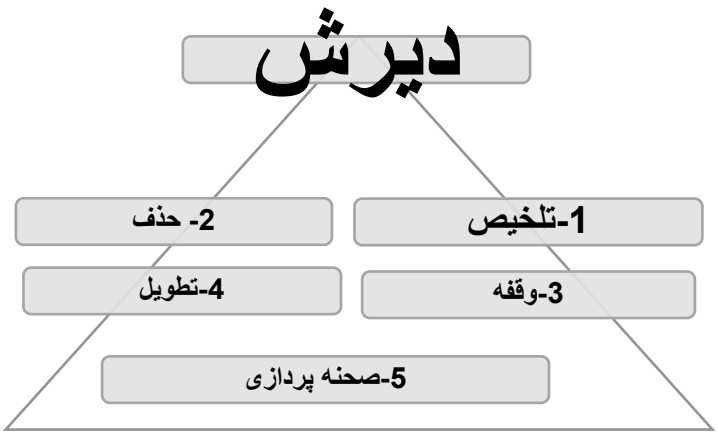
در برخی قسمت‌ها بیهقی به لحاظ زمانی از دیدگاه ژرار ژنت از شگرد زمان‌پریشی در داستانش بهره می‌جوید تا خواننده‌اش بر متن داستان آگاهی بیشتری یابد و در واقع نگاهی گذرا به گذشته دارد:

«اما چون تعدی‌ها رفت از وی که پیش از این در تاریخ بیاورده‌ام یکی آن بود که عبدوس را گفت امیرت را بگوی که من آنچه کنم به فرمان خداوند خود می‌کنم اگر وقتی تخت ملک به تو رسد حسنک را بر دار باید کرد. لاجرم چون سلطان پادشاه شد این مرد بر مرکب چوبین نشست» (همان:۲۱۸).

زمان‌پریشی در گریختن آلونتاش:

همان طور که ذکر شد بیهقی رویدادهای تاریخی را همانطور که اتفاق افتاده‌اند روایت نمی‌کند بلکه گاهی اوقات ماوقع ماجرا را با جابه‌جایی‌های زمانی و با عوض کردن ترتیب رویدادها بیان می‌نماید و معمولاً نگاهی به گذشته دارد که ژرار ژنت آن را زمان‌پریشی معرفی می‌کند و این زمان‌پریشی نقل پاره‌ای از متن در مقطعی زودتر یا دیرتر از موقعیت طبیعی و منطقی عنوان می‌گردد. در داستان گریختن آلونتاش، بیهقی در قسمتی از روایتش از نامهٔ امیر مسعود کمک می‌گیرد که او نگاهی به گذشته دارد:

«پدر ما امیر ماضی بود که از روزگار کودکی تا امروز او را بر ما شفقت و مهربانی بوده است که پدران را باشد بر فرزندان. اگر بدان وقت بود که پدر ما خواست که وی را ولیعهدی باشد و اندران رای خواست از وی و دیگر اعیان از بهر ما را جان بر میان بست...» (همان:۱۰۲).



۳-٤-دیرش(تداوم):

«تداوم روایت نشان می‌دهد کدام رخدادها یا کارکردهای داستان را می‌توان گسترش داد یا حذف نمود. تا حدودی می‌توان قاعده‌ها و ضابطه‌هایی را پیدا کرد که در چه مواردی داستان را با شرح دقیق و بیشتری باید تعریف کرد، کجا قصه‌گویی سرعت می‌پذیرد و کجا آرام می‌گردد» (احمدی: ۱۳۹۱،۳۱۶). توصیف هم‌زمان واژه‌های تداوم متن و تداوم داستان اندکی مشکل‌زا است چرا که نمی‌توان تداوم متن را از هیچ راهی اندازه گرفت. یگانه ابزار زمانی اندازه‌گیری مدت زمان قرائت متن است که این امر از خواننده‌ای به خواننده دیگر تفاوت دارد و در نتیجه نمی‌توان آن را به منزلهٔ معیاری عینی انتخاب نمود؛ بنابراین ژنت ثبات پویایی را به منزلهٔ معیار سنجش درجه‌های تداوم پیشنهاد می‌نماید که مراد از آن، نسبت ثابت میان تداوم داستان و طول متن اختصاص یافته به آن تکه از داستان است. با در نظر گرفتن پویایی ثابت به عنوان معیار می‌توان دو نوع هک و اصلاح یعنی شتاب مثبت و شتاب منفی را از یکدیگر تمیز داد.

«اختصاص قطعه‌ای کوتاه از متن به زمان درازی از داستان شتاب مثبت و اختصاص بخشی بلند از متن به زمان کوتاهی از داستان شتاب منفی نام دارد که سرعت حداکثر را حذف و سرعت حداقل را مکث توصیفی می‌نامند که به لحاظ نظری میان شتاب مثبت و شتاب منفی بی‌نهایت پویایی احتمالی قرار گرفته؛ اما در عمل تمام این پویایی بنا بر قرارداد به دو پویایی تلخیص و صحنهٔ نمایش تقلیل می‌گیرد» (همان:۷۲). «مکث توصیفی زمانی رخ می‌دهد که جهان متحرک داستان متوقف می‌گردد و نویسنده به خواننده می‌گوید که چه می‌بیند. به عبارتی نوع روایت از گونه‌ای توصیف می‌گردد به همین دلیل توصیف روایت را کند می‌کند و به خواننده امکان می‌دهد تا تصویر ثابتی از یک منظرهٔ خارجی یا حالت روحی را مشاهده نماید که شامل ظاهر شخصیت‌ها، خصوصیات اخلاقی و فکری آنها، احساساتشان و مکان و اشیا می‌شوند» (بی‌نیاز: ۱۳۹۳، ۱۱۵). «داستان‌نویسان سنتگرا غالباً بدون اینکه به

برخی از مراحل داستان اشاره‌ای کنند از آن عبور کرده و معمولاً به این اکتفا می‌کنند که مثلاً بگویند دو سال گذشت یا مدت زمان زیادی گذشت تا قهرمان برگشت و غیره که این فرایند، حذف نامیده می‌شود» (حمدانی: ۱۹۹۱، ۷۷). «از نظر زمانی تجزیه و تحلیل حذف به بررسی زمان حذف شده داستان برمی‌گردد و اولین مسئله دانستن این نکته می‌باشد که آیا به آن دورهٔ حذف شده اشاره گردیده یا به ذکر آن اعتنایی نشده است» (جنیت: ۱۹۹۷،۱۱۷). «به خلاصه کردن رویدادها و وقایعی که وقوع آنها زمان زیادی به طول انجامیده سال‌ها ماه‌ها در قالب یک یا چند جمله تلخیص گفته می شود»(بوعذه: ۱۳۹۵، ۱۰۴). «وسرعت از طریق ایجاز متنی افزایش می‌یابد بدین ترتیب که یک دورهٔ داستانی معین در بیان کوتاهی از مشخصه‌های اصلی آن خلاصه می‌شود» (تولان: ۱۳۹۳،۹۱). تداوم نسبت میان طول مدت زمان داستان و زمان روایت است. زمان روایت مدت زمانی است که به طور متوسط برای خواندن صرف می‌گردد که بستگی به تعداد کلمه‌ها خطوط صفحات دارد و از یک خواننده به خوانندهٔ دیگر متفاوت می‌باشد؛ ولی زمان داستان زمانی است که صرف رخ دادن داستان می‌گردد. البته فاصلهٔ میان روایت و رخدادها از متنی به متن دیگر متفاوت است. این رابطه ممکن است به صورت یکی از سه قسم شتاب ثابت، شتاب مثبت و شتاب منفی انجام گردد.

شتاب ثابت یکسان بودن نسبت میان زمان متن و حجم اختصاص داده شده به آن است.

شتاب مثبت اختصاص حجم کمی از متن به مدت زمان زیادی از داستان است .

شتاب منفی اختصاص حجم زیادی از متن به مدت زمان کوتاهی از داستان است.

در مفهوم زمان روایت با دیرش و زیر مجموعه‌های دیرش که عبارتند از: حذف، تلخیص، تطویل، وقفه و صحنه پردازی، مواجه هستیم؛ تداوم زمان بازگویی رویدادها در زمانی کوتاه یا بلند و طولانی است؛ به عبارت دیگر با شتاب ثابت که نسبت میان زمان متن و حجم اختصاص داده شده به آن یکسان است یا با شتاب مثبت که اختصاص حجم کمی از متن به مدت زمان زیادی از داستان است یا با شتاب منفی که اختصاص حجم زیادی از متن به مدت زمان کوتاهی از داستان است.

حذف در حکایت گریختن آلونتاش از امیرمسعود:

در این قسمت بیهقی اشارهٔ مختصری به دستور یافتن آلونتاش از طرف امیر مسعود جهت رفتن به خوارزم دارد. هدف بیهقی رسیدن با سرعت بیشتر به نقطهٔ اوج داستان و نتیجهٔ حاصل از آن است و نگاهی سطحی به این موضوع می‌کند: «همهٔ اعیان و بزرگان نزدیک وی رفتند و سخت نیکو حق گزاردند. و دستوری یافت که دیگر روز برود» (همان:۹۸).

صحنه‌پردازی در حکایت پایان کار امیر محمد:

«صحنهٔ نمایش ارائهٔ گفته‌ها و اعمال شخصیت‌ها به شیوهٔ مستقیم می‌باشد» (مارتون،۱۹۹۸: ۱۶۳). «در صحنهٔ نمایش تداوم داستان و تداوم متن بناب بر قرارداد یکسان فرض می‌گردد و دیالوگ ناب‌ترین شکل صحنهٔ نمایش محسوب می‌شود» (ریمون کنان،۱۳۸۷:۷۵). «چرا که در صحنهٔ نمایش راوی پنهان می‌گردد و شخصیت‌ها با زبان لهجه و سطح ادراک خود صحبت می‌کنند و توصیف کاهش و تمایل به جزئیات افزایش می‌یابد» (زیتونی:۱۵۵:۲۰۰۲). ابوالفضل بیهقی از شگرد دیگری به نام صحنه پردازی استفاده می‌کند. او برای اینکه احساسات اشخاص را بیان کند صحنه را با جزئیات به نمایش می‌کشاند تا خواننده آن احساسات را درک کند و این شگرد به بیهقی مجال می‌دهد تا تجربیات یا سرگذشت شخصیت‌ها را برای خواننده روشن نماید و معمولاً در آن دیالوگ‌های طولانی را عیناً بازگو می‌کند. «و هم از استاد عبدالرحمان قوال شنودم پس از آنکه این تاریخ آغاز کرده بودم به هفت سال روز یکشنبه یازدهم رجب سنهٔ خمس و خمسین و اربعمایه و به حدیث ملک محمد سخن می‌گفتم. وی گفت: با چندین اصوات نادر که من یاد دارم امیر محمد این صوت از من بسیار خواستی چنانکه کم مجلس بودی که من این نخواندمی، و ابیات شعر:

لیس قدرکم بدع ولا عجب

لکن وفاعکم من ابدع البدع

ماالشان فی غدرکم الشان فی طمعی

وباعتدادی بقول الزو و الخدع

و هرچند این دو بیت خطاب عاشقی از فرامعشوقی، خردمند را به چشم عبرت در این باید نگریست که این فالی بوده است که بر زبان این پادشاه –رحمت الله علیه– می‌رفت و بوده است در روزگارش خیر خیرها و وی غافل با چندان نیکویی که می‌کرد در روزگار عمارت خویش با لشکری و رعیت همچون معنی این دو بیت و المقدر کائن» (بیهقی،۱۳۸۹:۸۶).

بیهقی در این روایت احوال درونی محمد و سوز و گداز روحی او را به صحنهٔ نمایش می‌کشاند و احساسات لطیفی را دربارهٔ امیر محمد در خواننده ایجاد می‌نماید.

«و من و یارم، دزدیده با وی برفتیم که دل یاری نمی‌داد چشم از وی برداشتن و گفتم وفا را، تا قلعه برویم و چون وی را آنجا رساندند بازگردیم چون از جنگل آباد برداشتند و نزدیک کور والشت رسیدند از چپ راه قلعت مندیش از دور پیدا آمد. راه بتافتند و بر آن جانب رفتند و من و این آزاد مرد با ایشان می‌رفتیم تا پای قلعه، قلعه‌ای دیدیم سخت بلند و نردبان پایه‌های بی حد و اندازه چنانکه بسیار رنج رسیدی تا کسی بر توانستی شد. امیرمحمد از مهد به زیر آمد و بند داشت با کفش و کلاه ساده و قبای زیبای لعل پوشیده و ما وی را بدیدیم و ممکن نشد خدمتی یا اشارتی کردن، گریستن بر ما افتاد؛ کدام آب دیده که دجله و فرات، چنانکه رود براندند ناصری و بغوی که با ما بودند و یکی بود از ندیمان این پادشاه و شعر و ترانه خوش گفتی بگریست و پس بدیهه نیکو گفت، شعر :

ای شاه چه بود اینکه تو را پیش آمد

دشمنت هم از پیرهن خویش آمد

از محنت‌ها محنت تو پیش آمد

از ملک پدر بهر تو مندیش آمد

و دو تن سخت قوی بازوی او گرفتند و رفتن گرفت سخت به جهد و چند پایه که بررفتی، زمانی نیک بنشستی و بیاسودی و دو تن سخت قوی بازوی او گرفتند و رفتن گرفت سخت به جهد، و چند پایه که بر رفتی زمانی نیک بنشستی و بیاسودی. چون دور برفت و هنوز در چشم دیدار بود بنشست از دور مجمزی پیدا شد از راه. امیر محمد او را بدید و نیز نرفت تا فرصت که مجمز به چه سبب آمده است و کسی را از آن خویش نزد بکتگین حاجب فرستاد. مجمز در رسید با نامه، نامه‌ای بود به خط سلطان مسعود به برادر بکتگین حاجب. آن را در ساعت بر بالا فرستاد امیر– رضی الله عنه– بر آن پایه نشسته بود در راه و ما می‌دیدیم چون نامه بخواند سجده کرد؛ پس برخاست و بر قلعه رفت و از چشم ناپیدا شد و قوم را به آنجا رسانیدند و چند خدمتکار که فرمان بود از مردان و حاجتگین و آن قوم بازگشتند من که عبدالرحمان فضولی‌ام چنانکه زالان نیشابور گویند: مادر مرده وده درم وام آن دو تن را که بازوی امیر گرفته بودند دریافتم و پرسیدم که امیر آنجا سجده چرا کرد ایشان گفتند تو را با این حکایت چه کار چرا نخوانی آنکه شاعر گوید؟ و آن این است، شعر:

ایعود ایتهاالخیام زماننا

ام لا سبیل الیه بعد ذهابه

گفتم الحق روز این صوت است، اما آن را استادم تا این نکتهٔ دیگر بشنوم و بروم. گفتند: نامه‌ای بود به خط سلطان مسعود به وی که علی حاجب که امیر را نشانده بود فرمودیم تا بنشاندند و سزای او به دست او دادند تا هیچ بنده با خداوند خویش این دلیری نکند و خواستم این شادی به دل امیر برادر رسانیده آید که دانستند که سخت شاد شود و امیر محمد سجده کرد خدای تعالی را گفت.

تا امروز هرچه به من رسید مرا خوش گشت که آن کافر نعمت بی‌وفا را فرو گرفتند و مراد او در دنیا به سر آمد و ما نیز با یارم برفتیم» (همان:۸۶).

تلخیص در حکایت بر دار کردن امیر حسنک وزیر:

با استفاده از این روش بیهقی وقایعی را که اتفاق افتادنشان در زمان طول کشیده است در روایت خود خلاصه کرده، طوری که جزئیات رویدادها را ذکر نمی‌کند و در نتیجه راوی به سرعت از آنها می‌گذرد. «و آن روز و آن شب تدبیر بردار کردن حسنک در پیش گرفتند و دو مرد پیک راست کردند با جامه پیکان از بغداد آمده‌اند و نامهٔ خلیفه آورده‌اند که حسنک قرمطی را بردار باید کرد و به سنگ باید کشت تا بار دیگر بر رغم خلفا هیچ کس خلعت مصری نپوشد و حاجیان را در آن دیار نبرد. چون کارها ساخته آمد دیگر روز چهارشنبه دو روز مانده از سفر...» (همان:۲۳۲). در این روایت بیهقی ماجرای یک روز را در چند سطر عنوان کرده و از آوردن جزییات خودداری کرده است و بدین گونه به سرعت داستان شتاب مثبت داده است.

بعد از بر دار شدن حسنک، بیهقی بلافاصله از هفت سال پس از آن روایت می‌کند گویی بعد از حسنک هیچ رویداد دیگری اهمیتی ندارد: «و حسنک قریب ۷ سال بردار بماند چنان که پاهایش همه فروتراشید و خشک شد چنان که اثری نماند تا به دستور فرو گرفتند و دفن کردند چنانکه کس ندانست که سرش کجاست و تن کجاست» (همان:۲۳۶).



۳-۵- بسامد

تا قبل از ژنت سخنی از بسامد در میان نظریه‌پردازان نبود. ژنت بسامد را تعداد دفعات تکرار شدن یک واقعه در روایت یا تعداد دفعات روایت شدن واقعه در داستان را گوید. بنابراین می‌توان گفت که بسامد شامل تکرار است و به سه دسته بسامد مفرد، بسامد مکرر و بسامد بازگو تقسیم می‌گردد: «بسامد مفرد رویدادی که یک بار اتفاق افتاده و یک بار روایت می‌شود؛ این نوع بسامد متداول‌ترین نوع بسامد است و در این داستان از هر نوع بسامد مشاهده می‌گردد. بسامد مکرر رویدادی که چند بار رخ داده و چند بار روایت شده است؛ بسامد بازگو رویدادی که چند بار رخ داده و یک بار روایت می‌گردد» (اسکولرز:۱۳۸۵،۲۶۷).

بسامد در داستان حسنک:

بیهقی در داستان بردار کردن امیر حسنک وزیر از ترفند بسامد در روایت خود بهره گرفته است. او بسامد قرمطی بودن حسنک را شش مرتبه در قسمت‌های مختلف و از زبان راویان متفاوت به کار برده که به آن بسامد مکرر گفته می‌شود:«و معتمد عبدووس گفت: روزی پس از مرگ حسنک از استادم شنودم که امیر بوسهل را گفت حجتی و عذری باید کشتن این مرد را. بوسهل گفت: حجت بزرگتر که مرد قرمطی است و خلعت مصریان استد تا امیرالمومنین بیازرد» (همان:۲۲۴). در قسمت دیگری بیهقی اظهار دارد که «بونصر مشکان خبرهای حقیقت دارد از وی باید بازپرسید و امیر خداوند پادشاه است آنچه فرمودنی است بفرماید که اگر بر وی قرمطی درست گردد. در خون وی سخن نگویم بدان که وی را در این مالش که امروز منم مرادی بوده است» (همان:۲۲۵).

بسامد در حکایت گریختن آلونتاش از امیرمسعود:

بسامد رابطهٔ ممکن و منطقی جهت تکرار رویدادها و حوادث در داستان است. در سطح اول داستان هر حادثه یک بار و در جایگاه زمانی ویژه‌ای پیش می‌آید؛ اما در روایت گاه یک رویداد چندین بار بازگو می‌شود و از چند چشم انداز رؤیت می‌گردد. در حکایت گریختن آلونتاش از امیر مسعود از ترسیدن و شکوهیدن آلونتاش از امیرمسعود در چند قسمت یاد شده است: در قسمت اول خود بیهقی به عنوان راوی مرکزی هنگامی که آلونتاش رفته و عبدوس از نزد او برگشته وحال و اوضاع آلونتاش را برای امیر بازگو می‌نماید: «و چون عبدوس به لشگرگاه باز رسید و حال‌ها باز راند مقرر گشت که مرد سخت ترسیده بود» (همان:۱۰۰). ودر جای دیگر هنگامی که امیر مسعود پوشیده در این باب با بونصر مشکان به مشورت می‌نشیند نیز از ترسیدن آلونتاش صحبت می‌کند:«پس امیر رحمه علیه مرا بخواند و خالی کرد و گفت: چنان می‌نماید که آلونتاش مستوحش رفته است» (همان). و بونصر مشکان اظهار دارد که «و نه همانا که مستوحش رفته باشد که مردی سخت بخرد و فرمان‌بردار است» (همان).

۴– نتیجه‌گیری

زمانی می‌توان ارزش یک اثر ادبی را نمایان کرد که با سایر آثار مشابه مقایسه یا با نظریه‌های جدید ادبی مورد سنجش قرار گیرد. تاریخ بیهقی به عنوان یک اثر شاخص و بی‌بدیل در حوزهٔ ادبیات و تاریخ توانسته است در برابر زمانها تاب آورد و خود را به ما برساند. پویایی نثر این کتاب، زمانهای بسیاری را در طی نموده است که حاکی از قلم توانای بیهقی است و گویی مرکب قلم بیهقی خشک‌ناشدنی و همچنان جاری است. سیالی جوهرش حتی به قلم معاصران ما هم رسیده است؛ بنابراین روایت‌های تاریخ بیهقی می‌تواند به لحاظ روایی مطابق با دیدگاه ژنت مورد تبیین و ارزیابی قرار گیرد که به ما این امکان را می‌دهد تا به تجزیهٔ زمان و زبان روایی تاریخ بیهقی بپردازیم و درک مناسب وعمیق و جدیدی از شیوهٔ روایی تاریخ بیهقی بدست آوریم و حوادث گذشته را به طور ملموس و عینی به‌خوبی می‌توان دریافت نمود.

در تحقیق انجام شده با توجه به به اهداف تحقیق مشاهده شد که بیهقی در داستان خود و در بیان روایت تاریخی خود گاه با ایجاد تعلیق در داستان و همزمان با گره‌گشایی به واسطه همین نابه‌هنگامی‌ها بهره می‌گیرد. نویسنده در مواردی برای انتقال سریع پیام خود از شتاب مثبت به وسیلهٔ حذف برش زیادی از زمان رخداد بهره می‌گیرد و در مواردی دیگر به جزئیات به صورت دقیق و موشکافانه می‌پردازد و احساسات خود و احساس شخصیت‌ها را برای خوانندگان روشن می‌نماید، گویی که خواننده احساس می‌کند با شخصیت‌ها و قهرمان داستان زندگی می‌کند و آنها را از نزدیک سال‌هاست که می‌شناسد و کاملاً به زوایای زندگی آنها آگاهی پیدا می‌کند.

همانگونه که در متن کتاب مشاهده می‌شود بیهقی پندهای ناشنودهٔ روزگاران دور را به زبانی تراش‌خورده و هم‌نوا با ضرب‌آهنگ این «جهان گذرنده که در آن همه بر کاروان‌گاه‌اند و پس یکدیگر می‌روند و هیچ کس را در آن مقام نخواهد بود» به گوش «فصل خوانم از این دنیای فریبنده به یک دست شکر پاشنده و دیگر دست زهر کشنده گروهی را به محنت آزموده و گروهی را پیراهن نعمت پوشانیده تا خردمندان را مقرر گردد که دل نهادن به نعمت دنیا محال است» .

منابع

چتمن، سیمور(۱۳۹۲)، به سوی نظریه روایت گرد آورنده ابوالفضل حری، جستارهایی در باب نظریه روایت و روایت شناسی، تهران:خانه کتاب ص ۶۲

طاهری مبارکه، غلام محمد (۱۳۷۵)، ریخت ودرون‌مایه داستان،تهران:نقش جهان

یوسفی، علی و همکاران(۱۳۷۹)، میزگرد فرهنگ و هویت ایرانی فرصت‌ها و چالش‌ها، فصل‌نامه مطالعات ملی سال دوم، شماره ۴ صفحه

علی اکبر فیاض،تاریخ بیهقی،نشرعلی (۱۳۸۹)،

تودوروف، تزوتان. (۱۳۸۲)، بوطیقای ساختارگرا، ترجمه محمد نبوی، تهران، انتشارات آگه،چاپ دوم

هارلند،ریچارد،(۱۳۸۵)، درآمدی بر نظریه‌ی ادبی از افلاطون تا بارت.ترجمه علی معصومی و دیگران،چاپ سوم،تهران: سرچشمه
برتنز،یوهانس ویلم،(۱۳۸۲)، نظریه‌ی ادبی،ترجمه فرزان سجودی،چاپ اول تهران،آهنگ دیگر
برتنس،هانس. (۱۳۸۷)، مبانی نظریه‌ی ادبی،ترجمه محمدرضا ابوالقاسمی،چاپ دوم.تهران،نشر ماهی
ژنت ژرا (۱۳۹۲)، تخیل و بیان ترجمه الله اسداللهی حجرق تهران سخن .
سجودی،فرزان(۱۳۸۲)، نشانه شناسی کاربردی،تهران: قصه
مکاریک، ایرنا(۱۳۸۵)، گزیده مقالات روایت، ترجمه
سلدن،رامان؛ویدوسون،پیتر(۱۳۸۴)، راهنمای نظریه‌ی ادبی معاصر.ترجمه عباس مخبر، چاپ سوم، تهران، انتشارات طرح نو
تایسن، لیس(۱۳۹۴)، نظریه‌های نقد ادبی معاطر، ترجمه مازیار حسین‌زاده، ویرایش دکتر حسین پاینده، چاپ سوم، تهران: نگاه امروز
ریکور پل (۱۳۸۴)، زمان و حکایت پیکربندی زمان در حکایت داستانی ترجمه مهشید نونهالی جلد ۱ تهران گام نو .
بازرث، تاریخ نگاری دوره غزنوی مندرج در تاریخ نگاری در ایران، مجموعه پژوهش‌های تاریخ ترجمه یعقوب آژند، تهران، نشر گستره (۱۳۸۰)،
کرمی، محمدحسین، تحلیل حکایت‌های تاریخ بیهقی، مشهد، انتشارات آستان قدس رضوی، شرکت به نشر (۱۳۸۹).
شفیعی، محمد، (۱۳۸۸)، «تراژدی‌های بیهقی» یادنامه ابوالفضل بیهقی، چ ۴،مشهد، دانشگاه فردوسی .
اسلامی ندوشن،محمدعلی، (۱۳۸۸)، جهان بیهقی، ابوالفضل بیهقی، یادنامه ابوالفضل بیهقی، چاپ چهارم، مشهد، دانشگاه فردوسی .
نورانی وصال، عبدالوهاب، (۱۳۸۸)، شخصیت آلتونتاش از نظر بیهقی یادنامه ابوالفضل بیهقی، چ ۴ ،مشهد، دانشگاه فردوسی
اسلامی ندوشن، محمدعلی. (۱۳۸۲)، جام جهان‌بین. چ۱. تهران: نشر قطره.
دیچز، دیوید. (۱۳۷۹)، شیوه‌های نقد ادبی. ترجمه محمدتقی صدقیانی و غلامحسین یوسفی. چ۵. تهران: انتشارات علمی.
ریمون کنان،شلومیت(۱۳۸۷)، روایت داستانی بوطیقای معاصر؛ترجمه ابوالفضل حری،چاپ اول، تهران: نشر نیلوفر
وبستر،راجر(۱۳۸۰)، درآمدی بر پژوهش نظریه ادبی،ترجمه مجتبی ویسی، چاپ اول،تهران:سپیده
فهرست پایان نامه ورساله:
-خلخالی، نادر؛ سلمی، عباس. (۱۳۸۷)، بررسی جنبه‌های روایی و داستانی در تاریخ بیهقی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی اهواز.
-عندلیب، نجمه سادات؛ حسام پور، سعید؛ امینی، محمدرضا؛ ریاحی زمین، زهرا.(۱۳۹۱)، بررسی عنصر زمان در حکایات فرعی مرز با نامه بر اساس نظریه ژرارژنت، دانشگاه ادبیات و علوم انسانی شیراز.
-صنعتی، محمد حسن.(۱۳۹۹)، ارزشهای ادبی تاریخ بیهقی، دانشگاه پیام نور تهران جنوب.
-برقعی، زینب؛ بالازاده، امیر کاووس؛ بختیاری، بهروز. (۱۳۹۱)، بررسی گونه شناسی روایت تنها در دو داستان بیهقی براساس نظریه ژرارژنت. دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی.
-گوهری وثوق، سجاد، عطایی، یحیی. (۱۴۰۱)، بررسی عناصر بیان در تاریخ بیهقی
- نکستان، طیبه؛ علوی مقدم. (۱۳۹۲)، نقد وتحلیل چند حکایت از تاریخ بیهقی و مرزبان نامه با الگوی گرم